

# جنبش مستقل زنان\*



حامد شهیدیان

بررسی زایش و گسترش این جنبش‌ها می‌تواند درس‌های فراوانی برای جنبش‌های اجتماعی ایران دربرداشته باشد. بی‌شک هدف از این مطالعه و پژوهش پذیرش درست و به کارگیری تجربه‌های دیگران نیست. بلکه تأکید بر ضرورت بازنگری در چارچوب‌های نظری رایج و حاکم است. این نگرش نوین باید در کنار پژوهش پیرامون نبردهای طبقاتی، تحقیق در روابط اجتماعی جدید، و کندوکاو درباره‌ی گروه‌هایی که زندگی‌شان تحت تأثیر این روابط قرار گرفته است و نارضایتی‌های حاصله از این روابط را نیز دربرگیرد.

تجربه‌ی انقلاب اخیر ایران نشان داده است که یکی از کلیدی‌ترین مشکلات نظری و عملی موجود در جنبش‌های اجتماعی، ناشی از تغییراتی است که در سده‌ی بیستم در نقش‌های جنسی (sex roles/gender roles) روی داده است. این مشکل در ارزیابی جنبش انقلابی ایران نسبت به مسأله‌ی زن، و در نقش و عملکرد زنان در جنبش چپ، خود را نشان داده است. افزون بر این، چگونگی برخورد جنبش چپ به تغییرات فرهنگی و اجتماعی نقش‌های جنسی و نحوه‌ی دخالت جنبش چپ در شکل‌گیری جنبش زنان از جمله مشکل‌های موجود دیگر بوده است. این نوشتار می‌کوشد که به یکی از نکات مهم این معضل یعنی استقلال جنبش زنان بپردازد.

## جنبش‌های اجتماعی و جنبش زنان

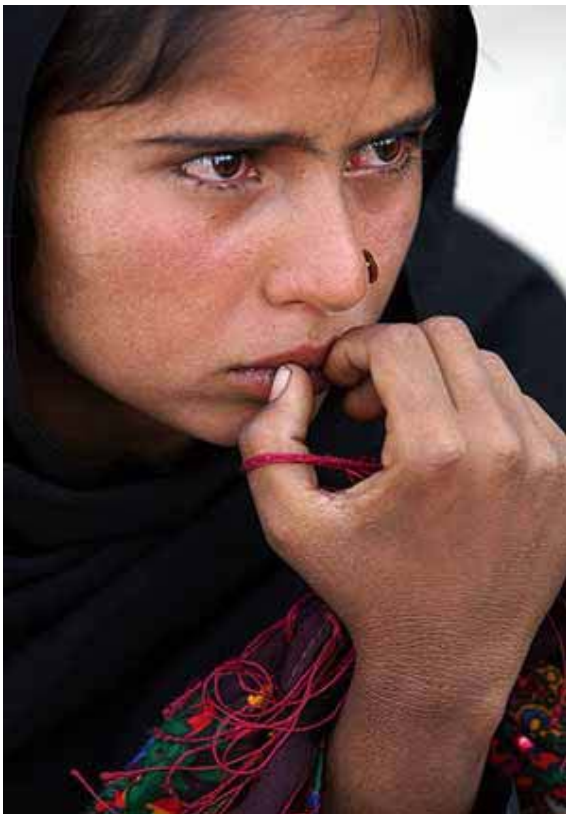
یک جنبش اجتماعی، فعالیت‌ی آگاهانه و دسته‌جمعی هست که هدف آن تغییر شرایط اجتماعی موجود است. جنبش‌های اجتماعی در مخالفت با ساختار سیاسی موجود، ارزش‌ها و هنجارهای متداول شکل می‌گیرند. این جنبش‌ها تداوم و موفقیت خود را مدیون افرادی هستند که به هدف‌های آن جنبش باور دارند و برای تحقق آن هدف‌ها فعالیت می‌کنند. بنابراین، می‌توان جنبش زنان را مبارزه‌ی آگاهانه، دسته‌جمعی و سازمان‌یافته‌ی زنان برای برابری جنسی دانست. در این تعریف، من بر این چند نکته تأکید دارم:

۱- **جنبش زنان، شکلی از مبارزه‌ی زنان است.** زنان در برابر ستمی که بر آن‌ها می‌رود واکنش نشان می‌دهند. به همین دلیل نباید زنان را قربانیان خاموش دانست. مقاومت

بررسی جنبش‌های اجتماعی (social movements) در ایران هنوز در گرو اولویت‌ها و گروه‌بندی‌های سیاسی است. از یک سو، شرایط اجتماعی - سیاسی ایران برای بررسی علمی و جامعه‌شناختی جنبش‌های اجتماعی محیط مناسبی نبوده است. از سوی دیگر، بررسی این پدیده را در انحصار افرادی گذاشته است که برای بهبود موقعیت مبارزات گروه و جنبش خویش، به مطالعه‌ی مبارزات جنبش‌های مختلف پرداخته‌اند. گرچه این تلاش ارزشمند است، ولی مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی را با محدودیت‌های چشمگیری روبه‌رو کرده است. نخستین محدودیت این است که مطالعه‌ی این پدیده برای دفاع از درستی نظرات گروهی صورت گرفته است. به همین دلیل، جنبش‌هایی مطالعه شده‌اند که با نظرات بررسی‌کنندگان همخوانی داشته، و صحت افکار آنان را نشان داده‌اند. به علاوه، در مطالعه‌ی این جنبش‌ها، منابعی مورد استفاده قرار گرفته است که از «خط درست سیاسی» پیروی کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، هر سازمانی به سازمان‌های هم‌نظر خارجی استناد کرده است. نظر «درست و انقلابی» همواره در برابر نگرش‌های «نادرست، انحرافی یا ضدانقلابی» در جنبش‌ها بررسی و دنبال شده است. هم‌چنین، پی‌آمد کنکاش این گرایش سیاسی سبب شده است که توجه ما همواره به جنبش‌های چپ، به‌ویژه در کشورهای جهان سوم، محدود بماند. به جنبش‌های اجتماعی کشورهای دیگر در آسیا، اروپا و آمریکای شمالی توجه لازم نشده است.

به این ترتیب، شیوه‌ی کنکاش و چارچوب مقایسه‌ای ما را تاکنون جنبش‌هایی شکل داده‌اند که به طور عمده بر محور تضادهای حاصل از رشد و شکل‌گیری سامانه‌ی سرمایه‌داری قرار داشته‌اند که در خواسته‌های کارگری تبلور می‌یافتند. اما تحولات ساختار زندگی اجتماعی که از تغییرات سامانه‌ی اقتصادی ناشی شده است، جنبش‌های اجتماعی نوینی را پدیدار ساخته است. این جنبش‌های نوین اجتماعی (New Social Movements) زاییده‌ی واکنش گروه‌های مختلف به تحولات ساختار اجتماعی بوده‌اند. از مهم‌ترین نمونه‌های جنبش‌های نوین اجتماعی می‌توان جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش دفاع از محیط‌زیست، و جنبش صلح نام برد. این جنبش‌ها از نظر ارزش، خواسته‌ها، پایگاه اجتماعی، شیوه‌ی بسیج و سازماندهی مبارزان با جنبش‌های طبقاتی تفاوت‌های فراوانی دارند.<sup>۱</sup>





جنسی باشند. زنان در پی این آگاهی، علاوه بر وجه مشترک زیست‌شناختی خود، بعد اجتماعی پیوستگی جنسیتی‌شان را نیز درمی‌یابند و به عنوان یک گروه اجتماعی وارد میدان نبرد می‌شوند. برای آن‌که مقاومت خودبه‌خودی زنان به یک جنبش اجتماعی تبدیل شود، نه تنها آگاهی به ناعادلانه و شکننده بودن سامانه‌ی مردسالاری لازم است، بلکه ضروری است که این مبارزه‌ی آگاهانه شکل دسته‌جمعی نیز داشته باشد.

**۴- جنبش زنان، مبارزه‌ی سازمان‌یافته است.** برای شکل‌گیری جنبش زنان، مبارزه‌ی دسته‌جمعی زنان ضروری است. اما هر مبارزه‌ای که دسته‌جمعی باشد، ضرورتاً یک جنبش اجتماعی نیست. مبارزه‌ی دسته‌جمعی می‌تواند اتفاقی، بدون برنامه و بدون هدف باشد. ولی جنبش اجتماعی، فعالیتی آگاهانه و هدفمند است. به همین سبب، جنبش زنان با برنامه‌ای مشخص به میدان می‌آید و برای دستیابی به اهداف ویژه‌ای مبارزه می‌کند.

**۵- جنبش زنان، مبارزه‌ی زنان برای کسب برابری جنسی است.** عوامل اجتماعی مختلف، زنان را به عنوان اعضای یک جنس<sup>۳</sup> به فعالیت سیاسی جلب می‌کند. ممکن است زنان به دنبال نقشی که در بازتولید (reproduction) دارند دست به مبارزه بزنند. برای نمونه، مادرانی که شاهد پیامدهای گرانی یا کمبود مواد خوراکی هستند، در دفاع از فرزندان گرسنه‌شان به طور دسته‌جمعی به گرانی یا کمبود مواد خوراکی اعتراض می‌کنند. مبارزه‌ی مادران زندانیان

زنان نسبت به ستم جنسی مقاومتی خودبه‌خودی است؛ واکنشی است به ستمی که مردان در زندگی روزانه بر زنان روا می‌دارند. این ستم، از خصوصی‌ترین حیطه‌ی زندگی شروع می‌شود و تا اجتماعی‌ترین روابط ادامه می‌یابد. جنبه‌های «خصوصی» ستم جنسی را می‌توان در روابط خانوادگی دید. و جنبه‌های اجتماعی این ستم را می‌توان در نهادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مشاهده کرد.<sup>۲</sup> به سبب گستردگی حیطه‌ی عملکرد ستم جنسی، مقاومت و مبارزه‌ی زنان نیز گسترده است و شکل‌های گوناگونی به خود می‌گیرد: گله و شکایت، طعنه، تن‌ندادن به هم‌آغوشی با همسر، سرپیچی از اوامر، نوآوری در حجاب، مبارزه در چارچوب قانون، مبارزه‌ی مخفی، اعتصاب یا تظاهرات. جنبش زنان نیز نوعی از این مبارزه است.

**۲- جنبش زنان، مبارزه‌ی آگاهانه است.** نخستین ویژگی- ای جنبش زنان آگاهانه بودن آن است. گرچه هر زنی به سختی شرایط زندگی خود اعتراض می‌کند، این اعتراض یا واکنش خود به خودی را نباید با مبارزه‌ی آگاهانه علیه نابرابری‌های جنسی یکی دانست. هیچ سامانه‌ی ستمی نمی‌تواند تنها به یاری فشار و سرکوب دوام یابد. برای آن‌که قدرت حاکم بقای بلندمدتی بیابد، ضروری است که در باور و دید مردم مشروعیت داشته باشد. بسیاری سختی شرایط زندگی خود را قبول دارند، اما آن را طبیعی و گریزناپذیر می‌پندارند. به همین سبب، برای آن‌که اعتراض خود به خودی زنان به جنبشی اجتماعی تبدیل شود، ضروری است که ایشان رابطه‌ی حاکم بر زندگی خود را طبیعی، عادلانه و تغییرناپذیر ندانند. ناگفته پیداست که میان مبارزه‌ی خودبه‌خودی و آگاهی، دیواری کشیده نشده است؛ گذار از «واکنش در برابر درد» به «آگاهی»، گاه حاصل یک تجربه‌ی آگاهی‌بخش و تکان‌دهنده است که از سلسله‌ی دیگر تجربیات انسان متمایز می‌شود. سامانه‌های ستم، به همان اندازه که پیچیده و استوار به نظر می‌آیند، ساده و سست نیز هستند!

**۳- جنبش زنان، مبارزه‌ی دسته‌جمعی است.** یکی از شیوه‌هایی که سامانه‌ی مردسالاری برای تضمین بقای خود به کار می‌گیرد، جدا نگه‌داشتن زنان از همدیگر است. وقتی زنی زندگی خود را منحصر به یک فرد ببیند، از شناخت ریشه‌های اجتماعی مشکلات ناتوان می‌ماند. از منظر آن زن، هر مشکلی در زندگی‌اش نشانه‌ای از بدشانسی یا بی‌کفایتی خود اوست. آگاهی از وجود نابرابری‌ها به زنان قدرت می‌دهد که مشکلات شخصی خود را در چارچوب روابط اجتماعی بشناسند و در پی شناخت ریشه‌های اجتماعی آن و یافتن بُن‌مایه‌ی ستم

در ابتدای مقاله به آن اشاره شد. به علاوه، بسیاری از سازمان‌های چپ، فقط یک حزب و یک دیدگاه را پیشروی راستین مبارزات کارگران و ستمدیدگان می‌انگاشتند. از منظر این دسته از سازمان‌های چپ، تبلور و طرح خواسته‌هایی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه از سوی دیگر تشکل‌های اجتماعی و سازمان‌های سیاسی غیرممکن جلوه می‌کرد.

مخالفان استقلال جنبش زنان بر این باورند که شرکت زنان در مبارزه‌ی سیاسی، به مردم می‌آموزد تا به حقوق زنان احترام بگذارند. به نظر آنان، یک جنبش انقلابی، خواهان رهایی و برابری تمامی انسان‌هاست، و در نتیجه لزومی برای وجود جنبش ویژه‌ی زنان وجود ندارد. این گروه‌ها بر این باورند که مشکلاتی که زنان انقلابی با آنها روبه‌رو می‌شوند بایست در نشست‌های سازمانی مطرح گردند و در نتیجه برای رفع آنها گام‌های لازم برداشته خواهد شد. اما تجربه خلاف این را نشان داده است و در عمل، این امید به تحقق نپیوسته است. این‌که مشکلات زنان انقلابی در

سیاسی، یا مادرانی که خواهان صلح هستند نمونه‌ی دیگری از این‌گونه مبارزه‌هاست. **تما کاپلان** این‌گونه آگاهی سیاسی را «آگاهی زنانه» (female consciousness) می‌نامد و آن را از «آگاهی فمینیستی» متفاوت می‌خواند؛ آگاهی فمینیستی بر نقش ستم جنسی در روابط اجتماعی تأکید دارد.<sup>۴</sup> مبارزه‌ای که از آگاهی جنسی برخیزد بی‌تردید به بهبود شرایط زندگی زنان منجر خواهد شد، ولی مبارزه با ستم جنسی را در اولویت قرار نمی‌دهد. هدف جنبش زنان، اما، کسب برابری جنسی است.<sup>۵</sup>

خواسته‌ها و شیوه‌های مبارزه‌ی زنان در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده است. گاه، جنبش زنان خواستار کسب حقوق برابر با مردان در چارچوب روابط سیاسی- اجتماعی حاکم بوده است. گاه، نیز هدف جنبش زنان، نه برابری با مردان در چارچوب نابرابری‌های اجتماعی، که مبارزه برای کسب آزادی و برابری اجتماعی در وسیع‌ترین معنای کلمه‌ی آن بوده است. برخی از دانشمندان علوم اجتماعی، جنبش‌های نوع اول را «جنبش برابری زنان» (women's rights movement) و دومی را «جنبش آزادی زنان» می‌خوانند.<sup>۶</sup>

### ضرورت جنبش مستقل زنان

شکل‌گیری و رشد جنبش زنان فقط با برخورداری از "استقلال" ممکن است. جنبش مستقل زنان، جنبشی است که هویتش بر محور مبارزه با ستم جنسی مشخص می‌شود و به هیچ سازمان دیگری وابسته نیست. در بین اغلب مبارزان چپ چنین تصویری بیشتر مبدل به حربه‌ای برای مبارزه با جنبش زنان شده است تا پیش‌زمینه‌ای برای گفتگوی سازنده میان فعالان جنبش‌های اجتماعی. این تصور از آن نظر نادرست است که جنبش‌های اجتماعی در انزوا به راه نمی‌افتند بلکه در ارتباط با جنبش‌های دیگر به میدان می‌آیند و در حوزه‌ای از جنبش‌های اجتماعی قدرت می‌گیرند. در نتیجه جنبش‌های مختلف، چه از نظر پس‌زمینه‌ی سیاسی- اجتماعی و چه از نظر عناصر سازنده‌ی ایدئولوژی، پایگاه اجتماعی و فعالان به یکدیگر پیوسته‌اند. بدین سان، جنبش‌های اجتماعی از امکانات یکدیگر بهره می‌گیرند. در تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ ایران آشکارا مشاهده کردیم که جنبش چپ شبکه‌ای از روابط و امکانات نظری و عملی را به وجود آورد که جنبش زنان، در مراحل مختلف رشد خود و در داخل و خارج ایران، از آنها بهره جسته است. به عبارت دیگر، هیچ پدیده‌ی اجتماعی در انزوا زندگی نمی‌کند. به همین سبب استقلال جنبش زنان به معنای انزوی آن از سایر جنبش‌های اجتماعی نیست. اما تا زمانی که جنبش زنان مستقل نباشد، مبارزه با ستم جنسی در اولویت‌های مبارزاتی قرار نمی‌گیرد. اما برخی از نیروهای چپ از استقلال جنبش زنان واهمه دارند. ریشه‌های این واهمه‌ی جنبش چپ را باید در همان تضاد میان ارزش‌های جنبش‌های اجتماعی طبقاتی و شرایط متحول امروزی کاوید که

## در تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ ایران آشکارا مشاهده کردیم که جنبش چپ شبکه‌ای از روابط و امکانات نظری و عملی را به وجود آورد که جنبش زنان در مراحل مختلف رشد خود در داخل و خارج ایران، از آنها بهره جسته است

سازمان‌های سیاسی به بحث و بررسی گذاشته شود الزاماً بدان معنا نیست که به نقش جنسیت و مردسالاری در شکل‌گیری آن مشکلات نیز توجه لازم خواهد شد. حتی شاید در موارد مشخصی با نمونه‌های افراطی نابرابری جنسی مبارزه شود، اما آن نمونه‌های افراطی به عنوان مواردی جدا از یکدیگر مورد بررسی قرار خواهند گرفت و ساختار مشکلات ستم جنسی و برخورد سازمان‌ها و احزاب انقلابی به آن راز دیده‌ها نمان خواهد کرد. در چپ ایران، زمانی تأکید بر مبارزه با ستم جنسی در درون سازمان‌ها، گرایشی انحرافی تلقی می‌شد. بسیاری از فعالان چپ می‌گفتند، «همه‌ی مبارزان برابرند؛ نه زن داریم و نه مرد، ما فقط رفیق داریم». این نگرش سازمانی نسبت به ستم جنسی در دوران تبعید بسیاری از فعالان چپ ادامه یافته و به اشکال گوناگونی درآمده است؛ در مصاحبه‌هایی که من با فعالان سازمان‌های مختلف چپ داشته‌ام، برخی از این فعالان، فقدان حضور مبارزان زن در سازمان‌های سیاسی را «مشکل زنان» و مسأله‌ی خود زنان خواندند، چرا که زنان مبارز "مسائل دیگری"



را در اولویت شان قرار داده‌اند. به باور این دسته از فعالان چپ، شرکت در تشکل‌های مستقل زنان، تغییر اولیتهای زنان چپ است. به باور این گروه‌های سیاسی، در گذشته، پرداختن به ستم جنسی در سازمان‌های چپ انحراف قلمداد می‌شد و امروزه معتقداند که چون زنان در تشکل‌ها و سازمان‌های «خودشان» جمع می‌شوند، بنابراین مسؤلیتی بر دوش‌شان نیست. به این ترتیب، هر دو دیدگاه به بازتولید و تداوم نابرابری جنسی در سازمان‌ها و گروه‌ها بی‌توجه مانده‌اند.



\* کاری از مرتضی لقمانی

بسیج مبارزان (mobilization) و وقوع انقلاب هیچ‌گاه در "خلاء" رخ نمی‌دهد. روند انقلاب همان‌گونه که از روابط طبقاتی و ملی<sup>۷</sup> تأثیر می‌پذیرد، از روابط جنسی نیز متأثر می‌شود. این نکته که «انقلاب جنسیت دارد» در میان بسیاری از مبارزان چپ ایران، به ویژه چپ متشکل و سازمان‌یافته، پذیرفتنی نیست. این عدم پذیرش، بیانگر یکی از واقعیت‌های موجود در مورد شرکت زنان در جنبش‌های انقلابی است. بسیاری از مبارزان چپ، راه حل مسأله‌ی زن را در جنسیت‌زدایی زنان می‌دانند: بر اساس این باور اگر زنان عاری از ویژگی‌های زنانه باشند، دیگر پدیده‌ای به نام مسأله‌ی زنان نخواهیم داشت.<sup>۸</sup> رواج پیراهن و شلوار گشاد و پرهیز از آرایش و پیرایش به نام اخلاق انقلابی در میان زنان چپ ریشه در همین نگرش دارد. اما، در عمل، جنسیت‌زدایی جز تحمیل اندیشه‌ورزی، اولویتهای و هنجارهای مردانه بر زنان چیز دیگری نیست. از این منظر، سازمان‌های انقلابی در مقایسه با سازمان‌های اجتماعی دیگر، دستاورد تازه‌ای برای زنان به ارمغان نیاورده‌اند: لازمه‌ی "پیشرفت" زنان در بسیاری از سازمان‌های سیاسی و اجتماعی همانا پذیرش راه و روش‌های مردانه بوده

است. متأسفانه باورداشتن به چنین سیاستی از جانب چپ در بقای ستم جنسی نیز مؤثر بوده است. «پوشش خلقی» یا «پوشش چپی» درحقیقت حجابی نامریبی است که "چپ" بر سر زنان گذاشته است. به این ترتیب، بنیان‌های فکری و اخلاقی مذهبی در عملکرد چپ حفظ و بازتولید می‌شوند، اما چون حجاب جان و روان نامریبی است و زندگی حجاب اسلامی را ندارد، پذیرفتنی‌تر جلوه می‌کند.

بی شک شرکت زنان در جنبش‌های اجتماعی، به دانش و درایت سیاسی - اجتماعی زنان می‌افزاید. اما از آن‌جا که این جنبش‌ها ستم جنسی را مسأله‌ای فرعی قلمداد می‌کنند، مسیر تکامل و بالارفتن شعور جنسی را در زنان مسدود می‌کند.<sup>۹</sup> تجربه‌ی جنبش‌های اجتماعی نشان داده است که بدون وجود جنبش مستقل زنان، زنان به عنوان سربازان انقلاب جذب مبارزه می‌شوند. اما زنان پس از پیروزی آن جنبش همچنان از برابری جنسی بی‌بهره می‌مانند. وقتی مبارزه با ستم جنسی به عنوان یک محور مبارزاتی تعریف نشود، زنان در اشکال مبارزاتی و ساختار گروهی نادیده گرفته می‌شوند، منافع ملی، طبقاتی، نژادی یا قومی اولویت پیدا می‌کنند و مبارزه با ستم جنسی به آینده‌ای نامعلوم موکول می‌گردد. جنبش‌های انقلابی به طور عمده کوشیده‌اند تا به آن جنبه از نیازهای زنان بپردازند که ارتباط مستقیمی با فقر و نابرابری‌های طبقاتی داشته است. در اکثر مواقع جنبش‌های انقلابی نتوانسته‌اند ساختار اجتماعی نوینی را برای از میان برداشتن نابرابری‌های جنسی ایجاد کنند.<sup>۱۰</sup> برای نمونه، در جنبش انقلابی اوگاندا، «گرچه با تبعیضات مذهبی، قومی و طبقاتی به شدت مبارزه شد، در مورد مبارزه با سلطه‌ی مردان بر زنان تردید و دودلی وجود داشت: جنبش از آن هراس داشت که مبدا مردان روستایی را دلخور و از مبارزه رویگردان کند».<sup>۱۱</sup> جنبش فلسطین نیز گرفتار چنین تردیدی است.<sup>۱۲</sup>

بی شک شرکت زنان در جنبش‌های طبقاتی یا جنبش‌های موسوم به آزادی‌بخش ملی، منجر به حضور بیشتر زنان در صحنه‌ی انقلاب شده است. اما این حضور فعال تنها با نفی زنانگی فعالان زن این جنبش‌ها میسر بوده است. امکان دارد که زنان در دیدگاه هم‌زمان مرد یا توده‌های مردم به عنوان مبارزان "نستوه" یا حتی زنان انقلابی پذیرفته شوند. اما چنین پذیرشی الزاماً به این معنا نیست که در باور و نگرش جامعه نسبت به مسأله‌ی زن و نقش‌های اجتماعی جنسیتی زنان نیز تغییری رخ داده است.

زنان ویتنامی هم شرکت فعالانه‌ای در جنگ ضدامپریالیستی داشته‌اند و هم در سال‌های پس از جنگ، مقام‌های بالایی را در ارتش به خود اختصاص داده‌اند. با این همه، چه در سال‌های مبارزه و چه پس از پیروزی، همواره با مقاومت زن‌ستیزانه‌ی مردان و عدم پذیرش برابری جنسی آنان روبه‌رو بوده‌اند.<sup>۱۳</sup> چنین



تناقض و تضادی حتی در زندگی خصوصی بسیاری از مبارزان جنبش چپ نیز مشاهده می‌شود: چه بسا مدافعان دوآتشه‌ی برابری طبقاتی که در زندگی خصوصی خود به ابتدایی‌ترین اصول دموکراسی و برابری اجتماعی و جنسیتی بی‌اعتنا هستند. وقتی مبارزه‌ی زنان برای برابری جنسی فاقد استقلال سازمانی باشد، آنان نه برای کسب حقوق ویژه‌ی خود، که به عنوان مدافع حقوق دیگران درگیر مبارزه می‌شوند. چشم‌پوشیدن از شرایط

## باید تاکید کرد که برخی از سازمان‌های چپ هنوز موضع درستی درباره‌ی سازمان‌های ویژه‌ی زنان ندارند

چپ ایران در انقلاب ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که حتی ادامه‌کاری و تداوم حیات چنین تشکل‌هایی از زنان نیز در گرو تصمیم‌گیری حزب و سازمان مادر بوده است. به یاد داریم که با نخستین یورش‌های گسترده‌ی جمهوری اسلامی به مخالفان در تابستان ۱۳۶۱، بسیاری از آن تشکل‌هایی که به نام «سازمان‌های دموکراتیک» زنان، دانشجویان و... مرسوم بود از طرف احزاب و سازمان‌ها تعطیل شد تا تمامی امکاناتشان در اختیار حفظ حزب و سازمان "مادر" قرار گیرد.<sup>۱۶</sup>

از یک سو ما شاهد هستیم که بسیاری از فعالان جنبش زنان، خواسته‌های زنان طبقات متوسط و فرادست را به عنوان مسایل عام زنان مطرح می‌کنند و مسائل زنان کارگر و فرودست را نادیده می‌گیرند. از سوی دیگر تجربه نشان داده است که تعبیر اغلب تشکل‌های زنان وابسته به احزاب و سازمان‌های چپ از "مساله‌ی زن"، بیشتر در چارچوب مشکلات زنان در روند تولید محدود می‌ماند. بدین سان این تشکل‌ها از مبارزه‌ی همه‌جانبه علیه سامانه‌ی مردسالاری باز می‌مانند. ساندرها هیل در بررسی خود از رابطه‌ی حزب کمونیست سودان با جنبش زنان به درستی بر این نکته تأکید می‌کند:

"در حزب کمونیست سودان همواره تمایلی برای اجتناب از اختلاف دوجنس (یا آن‌گونه که ادبیات چپ سنتی بدان اشاره می‌کند: «تضادهای جنسی») و تحدید مسأله به حیطه‌ی فرهنگی وجود داشته است. و با فرهنگ هم نباید شاخ به شاخ شد. این بی‌توجهی اثرات نامطلوبی دارد، زیرا... قسمت اعظم ستم زنان در محیط «خصوصی»، آن قسمتی از زندگی که «فردی» است، صورت می‌گیرد. چنین ستمی ممکن است ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی داشته باشد، ولی این علل تنها زمانی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد که زنان پیش‌فرض‌های زندگی خصوصی‌شان را به زیر سؤال ببرند و با آنها به مقابله برخیزند... از آنجا که حزب کمونیست سودان (همانند جنبش‌های روسیه، چین، کوبا و بسیاری دیگر) سیاست را جدا از زندگی روزمره، و فرهنگ را جدا از شرایط مادی و زندگی سیاسی می‌داند، زنان «حزب»... زندگی متفاوتی از زندگی مردان داشتند. در حالی که حزب در تئوری بر تولید، دنیای «واقعی»، زیربنای اقتصادی و غیره تکیه داشت، زندگی عملی مردان و زنان عضو (حزب) به تضاد بین حیطه‌ی خصوصی و اجتماعی، بین تولید و بازتولید، بین خصوصی و سیاسی دامن می‌زد.<sup>۱۷</sup>

در دوران تبعید سازمان‌های چپ ایران، سیاست تشکل‌های زنان

نابرابر اجتماعی زنان، هم به درکی سطحی از ستم جنسی می‌انجامد و هم پیامدهایی منفی در زندگی همه‌ی مبارزان به دنبال دارد. نتیجه‌ای که من از بررسی مقدماتی مشارکت زنان در سازمان‌های چپ ایران داشته‌ام چنین است که «ایدئولوژی فراگیر جنبش» - یعنی این باور که ایدئولوژی یک سازمان سیاسی برای تمامی مسایل زندگی راه حلی دارد - سبب شده است که زنان مبارز، تنها به جنبه‌های خاصی از زندگی اجتماعی و خصوصی‌شان بپردازند که در چارچوب ایدئولوژی چپ ایران قابل قبول بوده است.<sup>۱۴</sup> در نتیجه، مسائل زندگی زنان - از تفسیر تجربیات سیاسی گرفته تا روابط انسانی - در چارچوبی مورد بررسی قرار گرفته اند که با واقعیت‌های زندگی خود زنان بیگانه بوده است. سلطه‌ی چنین شرایطی بر مبارزه‌ی سیاسی فعالان چپ سبب شده است که بسیاری از جنبه‌های هویتی زنان مبارز، شکل نگیرند و ناشناخته باقی بمانند. عدم رشد هماهنگ شخصیتی یکی از مهمترین انتقاداتی است که این دسته از مبارزان زن از سنت مبارزاتی چپ ایران دارند.<sup>۱۵</sup>

باید تاکید کرد که برخی از سازمان‌های چپ هنوز موضع درستی درباره‌ی سازمان‌ها ویژه‌ی زنان ندارند. شیوه‌ی مرسوم در میان بسیاری از سازمان‌های سنتی چپ، تأسیس سازمان‌های وابسته‌ای بوده است که به نام سازمان زنان فعالیت می‌کنند. مسئولیت این سازمان‌ها این بوده است که برنامه و سیاست‌های «سازمان مادر» را در میان زنان رواج دهند و مسأله‌ی زن را از باور و چشم‌انداز اصول سازمانی آن تشکیلات بازتعریف کنند. بدین سان و در عمل، چنین گروه‌هایی از «زنان» به زاینده‌ی سازمان‌های چپ تبدیل شده‌اند که مهم‌ترین هدفشان گسترش پایگاه توده‌ای سازمان‌های مادر در انبه زنان بوده است. نتیجه‌ی این سیاست این بوده است که ضرورت دفاع از منافع و خواسته‌های عموم زنان کم‌رنگ گردیده و سرانجام قربانی برنامه‌ها و اولویت‌های این احزاب و سازمان‌ها شده است. تجربه‌ی



وابسته به شکل «کمیته‌های زنان» سازمان‌های هوادار جلوه نمود. عمده‌ترین فعالیت این کمیته‌ها، افشای ستمی بوده است که در جمهوری اسلامی بر زنان می‌رود. اما از آن‌جا که این کمیته‌ها تحت اتوریته‌ی احزاب و سازمان‌های مادر بودند، مبارزه با ستم جنسی به طور عمده در مبارزه با جمهوری اسلامی خلاصه شد و برنامه‌های مطالعاتی به بازخوانی آثار پذیرفته‌شده‌ی مارکسیستی محدود ماند. این کمیته‌ها به عنوان بخش‌های وابسته به حزب و سازمان از قدرت کافی برای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری مستقل برخوردار نبودند. ادعای مبارزه با ستم جنسی در شرایطی که مردسالاری در درون سازمان و روابط «خصوصی» اعضا دست نخورده باقی می‌ماند، به تضاد بیشتری میان زنان فعال این «کمیته‌های ویژه‌ی زنان» با سازمان‌های هوادار حزب و سازمان دامن زد. بسیاری از زنان فعال در عمل و تجربه‌ی خود به محدودیت‌های تئوریک و پراتیک این کمیته‌های «زنان» رسیدند. از سوی دیگر، نادیده گرفتن پندار، گفتار و کردار مردسالارانه‌ی اعضا این احزاب سبب شد که باورها و رفتارهای پیشین به حیات و راه و روش خود ادامه دهند. این مسأله به ویژه در رابطه با عملکرد برخی از مردان فعال در این «کمیته‌های ویژه‌ی زنان» شکل حادثی به خود گرفت. باورهای کهنه‌ی مردسالارانه و پدرسالارانه، این بار در سیما و ظاهری پسندیده‌تر ظاهر شدند؛ چرا که مردان فعال در کمیته‌های ویژه‌ی زنان مجهز به اتوریته‌ی «مبارزه» برای برابری جنسی شده بودند و از اعتبار یک پیشینه‌ی «فعالیت» در راه رفع ستم جنسی نیز برخوردار شده بودند.

### جنبش مستقل زنان، برابری اجتماعی و دموکراسی

در آغاز این مقاله، اشاره‌ای شد به این نکته که هدف جنبش مستقل زنان کسب برابری جنسی است. بی‌شک این مسأله برای بسیاری این پرسش را به وجود می‌آورد که رابطه‌ی چنین جنبشی با مبارزه‌ی گروه‌های اجتماعی دیگر چگونه خواهد بود. آیا چنین جنبشی به نابرابری‌های طبقاتی یا نژادی بی‌توجه است؟ البته باید خاطر نشان ساخت که این پرسش‌ها بیانگر یک نگرانی دیرینه در مبارزات سیاسی و اجتماعی هستند؛ جنبش زنان، جنبش کارگری و جنبش ضدنژادپرستی از ابتدا رابطه‌ای پرآشوب با یکدیگر داشته‌اند.<sup>۱۸</sup> بی‌تردید این نگرانی بر اساس شرایط عینی اجتماعی استوار بوده است. جنبش زنان به درستی بر این نکته تأکید کرده است که ستم جنسی در تحولات انقلابی از سوی فعالان دیگر جنبش‌ها، جدی گرفته نمی‌شود. جنبش کارگری نیز به درستی بر این نکته پافشاری کرده است که جنبش زنان، در موارد بسیاری همان جنبش زنان طبقات متوسط و فرادست بوده که به نیازهای زنان طبقات فرودست اهمیتی نداده است. در این میان، برخی از فمینیست‌ها، به این نتیجه رسیده‌اند که از آنجا که زنان جملگی قربانیان ستم مردسالارانه حاکم بر جامعه هستند، می‌بایست تمامی تلاش خود

را به مبارزه علیه ستم جنسی اختصاص داد. به باور این عده، تمایزات طبقاتی، ملی و قومی همگی زائیده‌ی جامعه‌ی مردسالار اند، و در نتیجه پس از نابودی مردسالاری، زن کارگر به همان اندازه آزاد خواهد شد که زن سرمایه‌دار. ولی تجربه‌ی تاریخی جنبش زنان در کشورهای مختلف نشان داده است که اگر به چندگانگی و تنوع «ستم» توجه کافی نشود، این جنبش در اختیار زنان طبقات مرفه قرار می‌گیرد و مسائل و خواسته‌های زنان محروم را نادیده خواهد گرفت. برای نمونه، مطالعات اخیر درباره‌ی تاثیر جنبش زنان در زندگی زنان آمریکایی آشکارا نشان می‌دهد که اشتغال زنان در پست‌های مهم و پردرآمد به میزان ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصد ارتقاء یافته است. اما چنین تغییری بیشتر در زندگی زنانی رخ داده است که «از ابتدا از مزایای آموزش خوب، خانواده‌ای که به جایگاه زنان ارج می‌نهد و مشوق آنان است، و امکانات مالی و فراغ خاطر که لازمه‌ی مطالعات عالی است برخوردار بوده‌اند... زن کارگر معمولی، که به احتمال زیاد از تحصیلات دانشگاهی بی‌بهره است، هنوز هم در شرایط همیشگی خود به سر می‌برد».<sup>۱۹</sup> زنان متعلق به اقلیت‌های نژادی و قومی نیز به بی‌توجهی جنبش زنان به تفاوت‌های میان گروهی زنان اعتراض داشته‌اند و جنبش زنان را مبارزه‌ی زنان وابسته به نژاد و قوم غالب خوانده‌اند.<sup>۲۰</sup> در جنبش زنان ایران نیز به آسانی می‌توان سلطه‌ی طرح مسائل و خواسته‌های زنان شهرنشین، طبقات متوسط و بالای جامعه را بر مسائل و خواسته‌های دیگر لایه‌های زنان مشاهده کرد. مطرح ساختن مشکلات و خواسته‌های زنان کارگر، روستایی و ملیت‌های تحت ستم در جنبش زنان ایران نقش عمده‌ای نداشته است؛ مشکلات و خواسته‌های این دسته از زنان اغلب از سوی زنان چپ فعال در جنبش زنان مطرح شده است. براین اساس نگرانی موجود درباره‌ی رابطه‌ی جنبش مستقل زنان با سایر جنبش‌های پیشروی اجتماعی و طبقاتی واقعی است. پس بنابراین باید به این معضل حاد پاسخ داد که اگر جنبش زنان تنها به بهبود زندگی زنان طبقه‌ای خاص (زنان مرفه و متعلق به طبقات بالا) منجر می‌شود، پس چرا باید از آن جنبش پشتیبانی کرد؟

پرسش بالا نیز در میان فعالان و مبارزان ایرانی مطرح است و امکان دارد به نتایج نادرست و نظریه‌های آسیب‌رسان بیانجامد. البته خطر این پرسش در این نیست که ما را متوجه‌ی نابرابری‌های موجود در میان جنبش زنان می‌کند. بلکه این نگرانی را به وجود خواهد آورد که مخاطب سامانه‌های مختلف ستم طبقاتی، جنسی و ملی را به شکلی دائمی پدیده‌هایی جدا از یکدیگر ارزیابی کند و او را در مقابل این گزینش گزیرناپذیر قرار دهد که یا باید با ستم طبقاتی مبارزه کند، یا با ستم جنسی، و یا با ستم ملی.<sup>۲۱</sup> چنین پیش‌انگاره‌ای خواه ناخواه مخاطب را وامی‌دارد که شکل‌های مختلف نابرابری اجتماعی و طبقاتی را دسته‌بندی و رده‌بندی کرده، حل یکی را پیش‌شرط مبارزه با نابرابری دیگر



بدانیم. ولی انسان‌ها وابستگی به یک طبقه را جدا از تعلق به جنسیت خود تجربه نمی‌کنند. درست به همان گونه که جنسیت‌شان را جدا از هویت ملی، قومی یا نژادی خود نمی‌شناسند. طبقه، جنس و ملیت پدیده‌های مستقل و جدا از هم نیستند. بنابراین مبارزه با نابرابری‌های طبقاتی، جنسی و ملی نیز نمی‌تواند جدا از یکدیگر صورت گیرد. طبقه‌ی کارگر چگونه می‌تواند آزاد باشد وقتی خواسته‌های زن کارگر در ارتباط با تولید و بازتولید اجتماعی برآورده نشده است؟ زنان چگونه می‌توانند آزاد باشند وقتی زنان طبقات استثمار شده و ستم‌دیده از هیچ‌گونه امکانات رفاهی و آموزشی برخوردار نیستند؟

زنان کلیتی همگن را تشکیل نمی‌دهند. هر زنی - چه به مناسبت نقش اجتماعی خود و چه به مناسبت وابستگی‌های خانوادگی - به طبقه‌ی ویژه‌ای تعلق دارد و از پیشینه‌ی قومی و فرهنگی خاصی برخوردار است. این عوامل در تعیین هویت سیاسی و اجتماعی هر زنی نقشی به سزا ایفا می‌کنند. به همین سبب، زنان، نه

## زنان کلیتی همگن را تشکیل نمی‌دهند. هر زنی - چه به مناسبت نقش اجتماعی خود و چه به مناسبت وابستگی‌های خانوادگی - به طبقه‌ی ویژه‌ای تعلق دارد و از پیشینه‌ی قومی و فرهنگی خاصی برخوردار است

کلیتی همگن، که مجموعه‌ای هستند از لایه‌های طبقاتی و اجتماعی ناهمگن و طبیعتاً با خواسته‌های متفاوت. زنان گروه‌های مختلف، براساس پیشینه و جایگاه خود، تعاریف متفاوتی از روابط اجتماعی میان دوجنس مرد و زن دارند. نقش خواهران زینب در سرکوب زنان ایرانی، هم نشانگر تنوع معضل‌ها و خواسته‌های زنان است و هم بیانگر این که در بسیاری از اوقات، مجموعه‌ای از عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، گروهی از زنان را به رویارویی و برخورد با جنبش برابری خواهانه‌ی زنان می‌کشاند. اما چندگونگی مشکل‌ها و خواسته‌ها به رودرویی زنان برابرخواه با زنانی که با نهادهای مردسالارانه و سامانه‌های تداوم ستم هم‌سویی دارند، محدود نمی‌شود. چرا که در میان زنان برابری‌خواه نیز برخی عوامل اجتماعی به خواسته‌ها و باورهای مختلف میان زنان دامن می‌زنند. به همین دلیل، جنبش زنان را نه کلیتی یکدست و همگن، بلکه باید جنبشی چندگونه و چندوجهی ارزیابی کرد.<sup>۲۲</sup> تفاوت‌های طبقاتی، قومی، نژادی، مذهبی و فرهنگی ناهمگونی

نگرش و تمایز منافع را میان زنان به وجود می‌آورد. بدین سان، آن جنبش زنانی می‌تواند بیان‌گر حقوق همه‌ی زنان باشد که خواسته‌های زنان محروم‌ترین طبقه و قشر را نیز در نظر داشته باشد. برای دستیابی به چنین برداشتی و سیاستی لازم است که جنبش زنان چندگونگی سامانه‌های ستمگر و روابط استثمارگر را بپذیرفته، و خواهان ریشه‌کن کردن‌شان باشد. زنان، همانند مردان، هویت جنسی خود را در خلاء و به دور از دیگر روابط اجتماعی تجربه نمی‌کنند؛ در زندگی زن کارگر، روابط طبقاتی، جنسی، و ملی همزمان تجربه می‌شود؛ زندگی وی مجموعه‌ای در هم تنیده از تمامی تجارب این روابط است. در نتیجه، برای وی تساوی جنسی با مردان بدون مبارزه با نابرابری‌های طبقاتی و ستم ملی میسر نیست. بدین سان، پذیرش استقلال جنبش زنان در آن واحد به معنای پذیرش وجود نه یک جنبش، بلکه جنبش‌های زنان است. با چنین نگرشی به جنبش مستقل زنان، می‌توان رهبری زنان طبقات فرادست بر جنبش زنان را به چالش طلبید و با آن مبارزه کرد.

از روی دیگر باید اضافه کرد که تحولات حاصل از مبارزات زنان اغلب محدود به زنان طبقات و گروه‌های خاصی می‌شود. پس بنابراین جنبش توده‌ای زنان اهمیتی حیاتی خواهد داشت. چرا که جنبشی که در آن واحد با نابرابری‌های جنسی، طبقاتی و قومی زنان مبارزه خواهد کرد نمی‌تواند تنها به حل مشکلات زنان کارگر بسنده کند. اگر برخی از فمینیست‌ها تنها بر بُعد جنسی ستم تأکید می‌کنند و به سایر نابرابری‌های طبقاتی و اجتماعی نمی‌پردازند، برخی از مارکسیست‌ها هم بر این باورند که مشکل عمده، همانا ستم طبقاتی است. این دسته از مارکسیست‌ها تأکید می‌ورزند که می‌بایست به مسایلی توجه کرد که زنان کارگر بیشتر از آنها رنج می‌برند. اما همان‌گونه که مشکلات کارگران زن (یعنی مشکلاتی که زنان کارگر به واسطه‌ی نقشی که در تولید دارند و با آن دست به گریبان‌اند)، بیان‌گر تمامی مشکلات "زنان کارگر" نیست، خواسته‌های زنان کارگر هم به تمامی بیانگر ستم جنسی زنان نیست. جنبش توده‌ای زنان، دربرگیرنده‌ی مسائل و مشکلات زنان تمامی طبقات و گروه‌های اجتماعی است. به همین دلیل، یک جنبش توده‌ای زنان نیز نمی‌تواند به خواسته‌های زنان طبقات مختلف، به این بهانه که مشکل زنان کارگر نیست، بی‌توجه بماند. تنها با در نظر گرفتن و استفاده از تجربیات زنان طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی است که می‌توان به درکی نسبتاً جامع از زندگی زنان در جامعه‌ی مردسالار رسید. آنچه یک جنبش زنان رادیکال را از جنبش زنان رفرمیست و محافظه‌کار متمایز می‌کند تنها مطرح کردن مشکلات زنان طبقات غیرکارگر نیست، بلکه طرح راه‌حلی برای حل این مشکلات نیز هست. اگر دلزدگی و ناراضی‌ت از زندگی، یکی از مشکلات زنان طبقات مرفه است،<sup>۲۳</sup>



یک جنبش توده‌ای زنان نمی‌تواند از آن "از خودبیگانگی" به عنوان مسأله‌ی که تنها خاص و متعلق به زنان بورژوا است، چشم‌پوشی کند. چرا که از خود بیگانگی (alienation) انسان‌ها جنبه‌ای عام دارد و اپیدمی طبقه‌ی کارگر نیز هست. در حالی که راه‌حل جنبش زنان رفرمیست به افزایش ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصدی اشتغال زنان طبقات متوسط و مرفه در رده‌های بالای مؤسسات تولیدی و اقتصادی منجر می‌شود، راه‌حل جنبش رادیکال زنان خواهان سامان‌دهی به آن روابط اجتماعی است که همه‌ی زنان را از قید از خودبیگانگی رها ساخته و از مزایای زندگی خلاق برخوردار کنند.

در روزهای آغازین پس از انقلاب ۱۳۵۷، بسیاری از سازمان‌های چپ ایران، مبارزه با حجاب اجباری را «فرعی»، «انحرافی» یا «اتلاف وقت» می‌خواندند. به ادعای این سازمان‌ها، زنان کارگر همیشه چادر به سر داشته‌اند، پس حجاب، مشکل زنان طبقات متوسط و بالای شهری (زنان خرده‌بورژوا و بورژوا) بوده است و بس. این دسته از سازمان‌ها نتیجه می‌گرفتند که هدف مبارزه‌ی «واقعی» زنان می‌بایست مخالفت با بهره‌کشی سرمایه‌دارانه از زنان کارگر باشد. بر اساس نظریات این دسته از سازمان‌های چپ ایران، در "جنبش زنان" در یک سو زنان بورژوا قرار داشتند، و در سوی دیگر زنان کارگر قرار گرفته بودند. آن دسته از گروه‌های چپ نتیجه می‌گرفتند که چون بورژواها یا کارگران تضاد طبقاتی دارند، هر آنچه که زنان بورژوا بخواهند، در گوهر خود با خواسته‌های زنان کارگر در تضاد است. در نتیجه با آن که بخشی از چپ، بازتاب خواسته‌هایی انسانی و برابرخواهانه را در جنبش زنان می‌دید، با اینوصف، حضور زنان طبقات فرادست در صف تظاهرکنندگان، باعث می‌شد که سازمان‌های چپ به تردید دچار شوند. آن‌ها می‌پرسیدند که آیا می‌توان چنین جنبشی که زنان فرادست در آن شرکت دارند را پیشرو خواند؟

اما آیا این ادعا که برای زن کارگر و کشاورز، پوشش «مسأله» نبود و نیست می‌تواند نافی این نکته باشد که تحمیل پوشش بر زنان، نفی حقوق انسانی آنان بوده است و پیامدهای منفی آن گریبانگیر زنان همه‌ی طبقات و قشرها می‌شود؟ تجربه‌ی عملی نشان می‌دهد که حجاب اجباری فقط بخشی از سیاست‌های ضد زن رژیم بوده است. همان توجهات نظری که حجاب را برای زنان اجباری می‌دانست، جدایی حوزه‌های زنانه و مردانه در زندگی اجتماعی را نیز خواهان بود. باید تأکید داشت که پی-آمدهای نامطلوب این سیاست‌های نادرست بیشتر دامنگیر زنان طبقات ستم‌دیده بوده است؛ سیاست‌های آموزشی جمهوری اسلامی به تحدید بهره‌مندی زنان از امکانات آموزشی منجر شده است. این محرومیت تنها برای زنان طبقات متوسط و بالا زیان‌بار نبوده است. بی‌شک زنان روستایی و کارگری که در نواحی عقب‌مانده‌ی کشور زندگی می‌کنند بیش از زنان هر قشر و طبقه-ی دیگری از چنین سیاست‌هایی زیان دیده‌اند.<sup>۲۴</sup> مبارزه با ستم

طبقاتی یا ستم ملی، ستم جنسی را نابود نمی‌کند. ستم طبقاتی باید به همان اندازه‌ای دل‌مشغولی جنبش زنان باشد که مسأله‌ی جنبش کارگری است و ستم جنسی نیز باید برای جنبش کارگری به همان میزان مهم باشد که برای جنبش زنان اهمیت دارد. به این علت است که باید حیطه‌ی تأثیرگذاری دستاوردهای جنبش زنان را گسترده‌تر کرد.<sup>۲۵</sup>

دیدگاه تنزل‌گرا (reductionist) نه فقط ستم بر زنان را به ستم بر زن کارگر محدود می‌کند، بلکه در عمل، ستم زن کارگر را نیز به ستم کارگر زن تقلیل می‌دهد. کارگر زن، به سبب جایگاهی که در تولید اقتصادی دارد، مورد استثمار قرار می‌گیرد. مبارزات کارگری، ریشه کن کردن این‌گونه نابرابری‌ها را مدنظر دارد، بی‌آن که الزاماً با بُعدهای دیگر نابرابری‌های اجتماعی (مانند ستم جنسی) هم مبارزه کند. مبارزه‌ی کارگری نمی‌تواند کنترل مردسالارانه بر جنسیت زنان (انتخاب همسر، بکارت، فرزند «مشروع» و «نامشروع»، سقط جنین، پوشش اجباری و ...) را از بین ببرد. کارگران و رزمندگان جنبش کارگری خود در جامعه‌ای مردسالار پرورش می‌یابند. به همین دلیل خصلت‌های مردسالارانه را در صفوف خود بازتولید می‌کنند. مهم‌تر از آن، کارگران مرد نیز همانند دیگر مردان، از سامانه‌ی مردسالاری سود می‌برند و در نتیجه خواستار دوام آن هستند. فقط آن کسانی که به طبقه‌ی کارگر خصلتی فرشته‌وار می‌بخشند و ادعا کنند که این طبقه، به صرف این که پرولتاریاست و انقلابی، آلوده‌ی منافع مردانه و روابط مردسالارانه و پدرسالارانه نمی‌شود.

این نوشتار را زنده یاد رفیق حامد شهیدیان در سال ۱۹۹۶ برای مطالعه‌ی درونی یک محفل سوسیالیستی به نام "همکاران پروژه‌ی ایجاد بولتن بحث و مداخلات سوسیالیست‌های انقلابی" تهیه کرده بود که با تغییرات اندکی ویراستاری و بروز شده است. یادش گرامی باد.

یادداشت‌ها:

۱. برای مقایسه‌ی دقیقتر، نگاه کنید به:

Bert Klandermans and Sidney Tarrow, *Mobilization into Social Movements: Synthesizing European and American Approaches*. In *From Structure to Action: Comparative Movement Participation across Cultures*, edited by B. Klandermans, H. Kriesi and S. Tarrow (Greenwich, Conn.: JAI Press, 1988): 7-9

۲. منظور از جنبه‌های خصوصی و اجتماعی در این جا تنها تأکید بر این نکته است که سامانه‌ی مردسالاری هم روابط خانوادگی و هم روابط اجتماعی و اقتصادی را در بر می‌گیرد. این تأکید نباید به جدایی حیطه‌های اندرونی و بیرونی یا تولید و بازتولید تعبیر شود. برای بحث بیشتر درباره‌ی این گونه تخالف‌ها، نگاه کنید به: حامد شهیدیان، «دشواری‌های نگارش تاریخ زنان در ایران: وضع کنونی و راه آینده» **ایران نامه**، جلد ۱۲، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۲/۱۹۹۴: ۶۱-۱۱۴.

۳. جنس را در مقابل sex به کار می‌گیریم و مرادم گروهی از انسانهاست که ویژگیهای زیست‌شناختی مشترکی دارند. برای بحث بیشتر در این زمینه، نگاه



کنید به «دشواری‌های نگارش تاریخ زنان ایران»: ۸-۱۰۷. برای پیشنهادها  
دیگر در رابطه با برابرنهادهای فارسی، نگاه کنید به: افسانه نجم آبادی،  
«حرفهایی با خوانندگان»، **نیمه دیگر**، ۱۶-۱۵ (پاییز و زمستان ۱۳۷۰): ۹-  
۲؛ و افسانه نجم آبادی، «در دل دوست به هر حيله رهي بايد كرد/ طاعت از  
دست نياید گنهی بايد كرد»، **نیمه دیگر**، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۲،  
(پاییز ۱۳۷۴): ۲۶-۱۲۱.

4. Temma Kaplan, "Female Consciousness and Collective Action: The Case of Barcelona, 1910-1918", *Signs: Journal of Women in Culture and Society*, 7(3), Spring 1982: 545-66.

۵. لازم به تأکید است که برخلاف واهمه‌ی برخی، فمینیسم در پی برتر نشاندن زنان از مردان نیست، هرچند اقلیت کوچکی از فمینیستها ادعای برتری گوهرین زنان بر مردان را دارند.

6. Drude Dahlerup, Introduction. In *The New Women's Movement: Feminism and Political Power in Europe and the USA*, edited by D. Dahlerup (Newbury Park, CA: Sage, 1986): 7-8

۷. در سراسر این مقاله، هویت یا ستم ملی را در مفهوم پذیرفته شده‌ی گفتمان اجتماعی - سیاسی ایرانیان به کار می‌گیریم. در چارچوب گفتمان جامعه‌شناختی، هویت یا ستم قومی‌گزینش درست‌تری است. ناگفته پیداست که در مقیاس جهانی باید هویت و ستم نژادی را نیز به عنوان یکی از ابعاد نابرابری اجتماعی مطرح کرد.

۸. برای نمونه نگاه کنید به: قدسی قاضی نور، «بامید روزی که روز زن، حقوق زن و مسأله زن نباشد»، **کیهان**، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، صفحه‌ی ۶ برای توضیح بیشتر، نگاه کنید به:

Hammed Shahidian, "The Iranian Left and the 'Woman Question' in the Revolution of 1978-79", *International Journal of Middle East Studies*, 26(2), 1994: 234.

برای توضیح بیشتر درباره‌ی «جنسیت‌زدایی» (desexing) زنان مبارز، نگاه کنید به: **Women and Clandestine Politics in Iran**.

۹. برای نمونه نگاه کنید به:

Amrita Basu, "Democratic Centralism in the Home and the World: Bengali Women and the Communist Movement", in Jill M. Bystydzienski, ed, *Women Transforming Politics: Worldwide Strategies for Empowerment* (Indianapolis: Indiana University Press, 1992).

10. Maxine Molyneux, "Mobilization Without Emancipation? Women's Interests, the State, and Revolution in Nicaragua", *Feminist Studies*, 11(2), Summer 1985: 227-54.

11. W. Karagwa Byanyima, "Women in Political Struggle in Uganda," in *Women Transforming Politics*: 135.

برای بحثی آموزنده در این زمینه، نگاه کنید به:

Judith Stacey, *Partriarchy and Socialist Revolution in China* (Berkeley: University of California Press, 1983).

. Orayb Aref Najjar, "Between Nationalism and Feminism: The Palrstinian Answer", in *Women Transforming Politics*: 143.

. Arlene Eisen, *Woman and revolution in Viet Nam* (London: Zed Books, Ltd, 1984): and Chridtine Pelzer White, "Vietnam: War, Socsilism, and the Politics of GenderRelations", in Sonis Kruks, Rayna Rapp, and Marliyn B. Young, eds, *Promissory Notes* (New York: Monthly Review Press, 1989).

. برای بحث دقیقار درباره‌ی «ایدئولوژی فراگیر جنبش» (total movement ideology) نگاه کنید به:

Hammed Shahidian, "Women and Clandestine Politics in Iran: 1970-1985," *Feminist Studies*, 1996.

. برای بحث دقیق‌تر در این زمینه، نگاه کنید به:

"Iranian Exiles and Sexual Politics: Hammed Shahidian, Issues of Gender Relations and Identity," *Journal of Refugee Studies*, 9(1), 1996.

. برای توضیح بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

Haideh Moghissi, *Populism and Feminism in Iran: Women's Struggle in a Male- Defined Revolutionary Movmen.* (New York: St. Martin's Press, 1994).

. ساندرها هیل، «زنان سودانی و احزاب انقلابی»، ترجمه‌ی ح. ش. روجا.

**نیمه‌ی دیگر**، شماره‌ی ۷، تابستان ۱۳۶۷/۱۹۸۸: ۴-۳.

. برای بررسی اجمالی تاریخ رابطه‌ی جنبش زنان و جنبش کارگری، نگاه

کنید به: ح. ش. روجا. «فمینیسم و سوسیالیسم: از عهد روشنگری تا نخستین

جنگ جهانی»، **پرسا: نشریه‌ی پژوهشی - تئوریک**، شماره‌ی ۲ (ویژه‌ی

مسأله‌ی زن)، زمستان ۱۳۶۷/۱۹۸۸: ۷۵-۱۲.

. Barbara Ehrenreich, *Fear of Falling: The Inner Life of the Middle Class* (New York: Pantheon Books, 1989): 217.

تأکید از نگارنده‌ی مقاله‌ی حاضر است.

. برای بحث دقیق‌تر در این زمینه، نگاه کنید به:

Paula Gidings, *When and Where I Enter...* (New York: William Morrow and Company, Inc, 1984); and bekk hooks, *Feminist Teory, From Margin to Center* (Boston: South End Press, 1984).

. نکته‌ی جالب این‌جاست که در میان چپ، مبارزه‌ی ملی هیچ‌گاه در برابر

چنین‌گزینشی قرار نگرفته است. گرچه بورژوازی بومی خواهان قدرت بیشتر

است، هرگز وجود بورژوازی بومی دلیلی برای روبگردانی چپ از دفاع از یک

جنبش ملی نبوده است. یا هر چند با تمایلات جدایی طلبانه‌ی بخشی از

جنبش‌های ملی به عنوان «انحراف» برخورد شده است، چنین تمایلاتی هرگز

برهانی برای بطلان ضرورت مبارزه‌ی ملی قلمداد نشده است.

. بیان این که جنبش زنان چندگونه است بی‌تردید کشف تازه‌ای نیست، ولی

ریشه‌های این چندگونگی در میان اندیشمندان و مبارزان ایرانی به‌طور عمده

به تفاوت‌های طبقاتی نسبت داده شده است.

. بتی فریدن یکی از رهبران جنبش زنان در ایالات متحده، در بررسی

ریشه‌های جنبش زنان نوشت که زنان طبقات متوسط، از زندگی راحت،

همسران محترم و پرستیژ اجتماعی برخوردارند. بنا بر معیارهای جامعه‌ی

امریکا، این زنان باید غرقه در خوشبختی و شادمانی باشند. اما واقعیت تجربی

این زنان حکایت از نارضایتی مفرط دارد. این دلزدگی، به باور فریدن، ریشه در

شرایط زندگی این زنان دارد که حس زنده بودن و خلاقیت را در آنها می‌کشد،

در عوض، آنان را به کدبانوانی تبدیل می‌کند که جز مسایل پیش‌پاافتاده‌ی

زندگی، دلمشغولی دیگری ندارند. این زندگی، حاصلی جز دلزدگی ندارد،

هرچند جامعه‌ی مردسالار نمی‌تواند این مسأله را بشناسد و درک کند. فریدن

نتیجه می‌گیرد که این «بیماری بی‌نام»، مشکلی است که مثل خوره زنان

طبقات متوسط را می‌خورد. یکی از دلایل جنبش زنان امریکایی در دهه‌های

شصت و هفتاد، مبارزه با همین دلزدگی بوده است.

Betty Friedan, *The Feminine Mystique* (New York: Dell, 1974).

. Hammed Shahidian, "The Education of Women in the Islamic Republic of Iran," *Journal of Women's History*, 2,

(3), 1991: 6-38.

. Lynne Segal, "Whose Left? Socialism, Feminism and the Future", *New Left Review*, (185), 1991: 81-91; and

Ellen Carol Du Bois, "Women Suffrage and the Left: An International Socialist- Feminist Perspective," *New Left*

*Review*, (186), 1991: 20-45.